جلسه 230

چهارشنبه 18/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر شک کنیم که قید راجع است به هیئت یا به ماده، مثلا مولا گفت تصدق علی فقیر بعد به خطاب منفصلی گفت تصدق عند قیامک، نفهمیدیم این قیام شرط الوجوب است یا شرط الواجب.

مرحوم شیخ انصاری فرمود: ما چون معتقدیم اطلاق هیئت اطلاق شمولی است و اطلاق ماده اطلاق بدلی است، قانون اصولی خودمان را تطبیق می کنیم که کلما تعارض اطلاق شمولی مع اطلاق بدلی فیقدم الاطلاق الشمولی علی الاطلاق البدلی.

این را دیروز توضیح دادیم و عرض کردیم این مبنای اصولی تمام نیست و عرف بین مطلق شمولی و مطلق بدلی تعارض را مستقر می داند. لا تکرم الفاسق و اکرم عالما را که عرف نگاه می کند، ولو لا تکرم الفاسق مطلق شمولی است و اکرم عالما مطلق بدلی است، اما عرف در مورد عالم فاسق متحیر می شود که کدامیک از این دو خطاب درست می گوید. ولو برخی از بزرگان از مرحوم شیخ گرفته تا مرحوم نائینی و حتی مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای روحانی (که می گوید لا یرتاب العرف فی تقدیم خطاب لا تکرم الفاسق علی خطاب أکرم عالما) ما این را نمی فهمیم و به نظر ما تعارض بین دو خطاب مستقر است. و برفرض عرف خطاب لا تکرم الفاسق را که مطلق شمولی است مقدم کند بر اکرم عالما و بگوید که اکرم عالما یعنی عالما عادلا به قرینه لا تکرم الفاسق، اما یک نکته ای در اینجا هست وآن نکته این است که اولا در لا تکرم الفاسق با أکرم عالما تعارض بالذات است. این یک نکته. ولی در مانحن فیه بین اطلاق هیئت و اطلاق ماده تعارض بالعرض است. چون اگر ما بودیم و تصدق علی فقیر، هم اطلاق ماده بود و هم اطلاق هیئت بود، با هم تعارض نداشتند. از خارج بالعرض مقید منفصل آمد و بین این دو تعارض برقرار کرد.

این یک جهت.

جهت دیگر این است که نکته تقدیم لا تکرم الفاسق بر أکرم عالما یک نکته ای است که در مانحن فیه نمی آید. آن نکته این است که نهی از یک مطلق شمولی (نهی از اکرام فاسق) با امر به یک مطلق بدلی (امر به اکرام عالمی) این را بدهند به دست عرف، عرف نهی از مطلق شمولی را مقدم می کند بر آن امر به مطلق بدلی. یک ملاکی این آقایان ذکر کرده اند، می گویند چون وقتی به عرف بگویند که دانشمندی را اکرام کن و بعد هم نهی کنند از اکرام فاسق، عرف حمل می کند آن دانشمندی را اکرام کن را بر اکرام حیثی. می گوید ما با قطع نظر از نهی از اکرام عالم فاسق گفتیم أکرم عالما.

این ادعایی است که هم آقای صدر مطرح می کند و هم برخی از آقایان دیگر مطرح می کنند که وقتی یک نهی شمولی داشتیم (لا تکرم الفاسق) و یک امر بدلی داشتیم (أکرم عالما) می گوید اینکه گفت أکرم عالما با وجود نهی از اکرام فاسق عرف می آید می گوید لابد امر به اکرام دانشمندی این اطلاقش حیثی بود، یعنی لولا نهی از اکرام فاسق. وقتی که نهی داریم از اکرام فاسق، عرف می گوید پس برو یک عالمی را که فاسق نیست انتخاب کن برای اکرام.

حالا ادعا این است، ولو ما قبول نداریم، ولی این ادعا درست هم باشد ربطی به بحث ما ندارد. ما نحن فیه خود وجوب اطلاق شمولی دارد. نه اینکه متعلق حکم شمولی است. در لا تکرم الفاسق متعلق نهی شمولی است. مفادش این است که هیچ فاسقی را اکرام نکنید. متعلق نهی مطلق شمولی است، عرف نهی از مطلق شمولی را بر امر به مطلق بدلی مقدم می کند طبق ادعای بسیاری از بزرگان. اما در بحث ما که این حرفها نیست. خود وجوب اطلاق شمولی دارد، یعنی وجوب تصدق می گوید من ثابت هستم هم در حال قیام و هم در حال عدم قیام. این نوع اطلاق شمولی مقدم بشود بر اطلاق بدلی در متعلق، این یک مطلب جدیدی است. آن چیزی که در اصول به ما گفته اند که برخی قبول کرده اند وبرخی قبول نکرده اند این بود که نهی از مطلق شمولی (مثل لا تکرم الفاسق) مقدم است بر امر به مطلق بدلی (مثل اکرم عالما) به نظر عرف. چون عرف حمل می کند أکرم عالما را می گوید من گفته ام دانشمندی را اکرام نکن. حالا اگر دانشمند فاسق اکرامش مشکل دارد طبق خطاب لا تکرم الفاسق، خب بروید دانشمند عادل را اکرام کنید. (با توضیحی بیشتری که در بحث اجتماع امر و نهی مطرح خواهیم کرد که آنجا هم همین بحث مطرح شده است). این ربطی به مانحن فیه ندارد که اصلا خود وجوب اطلاق شمولی دارد نه متعلق. مثل لا تکرم الفاسق نیست که متعلق نهی مطلق شمولی است و ادعا می شد که عرف وقتی ببیند یک خطاب می گوید فاسق را اکرام نکن، یک خطاب می گوید دانشمندی را احترام کن. عرف می گوید خب برو یک دانشمند بی مشکل را انتخاب کن برای اکرام کردن، و آن دانشمندی است که فاسق نباشد. ادعا می شود که عرف مقدم می کند اطلاق شمولی را بر اطلاق بدلی. ولی در کجا؟ در جائی که اطلاق شمولی در متعلق باشد، مثل لا تکرم الفاسق، که خود اکرام فاسق مطلق شمولی است، به جایش می توانیم بگوئیم هیچ فاسقی را اکرام نکن. چه ربطی دارد به ما نحن فیه که اصلا بحث اطلاق شمولی در خود وجوب است. اینجا وجوب می گوید من در هر حال هستم، چه قیام بکنید و چه نکنید وجوب تصدق می گوید من هستم. از آن طرف تصدق هم می گوید من هم مطلق هستم. تصدق مجزی است چه در حال قیام و چه بدون قیام. از خارج فهمیدیم که یکی از این اطلاق ها تقیید خورده است، حالا یا وجوب مشروط شده به قیام، یا تصدق مشروط شده به او، مرجحی ندارد که ما اطلاق وجوب یعنی اطلاق هیئت را مقدم بکنیم.

سؤال وجواب: پس دو نکته شد: یک نکته این بود که گفتیم برفرض ما جمع عرفی را قبول کنیم و بگوئیم لا تکرم الفاسق مقدم است بر أکرم عالما، اول چون اینها متعارضین بالذات هستند، و دوم اینکه بحث در این است که نهی از مطلق شمولی داریم. و نهی از مطلق شمولی در لا تکرم الفاسق عرفا حمل می کند أکرم عالما را بر اینکه ما که گفتیم دانشمندی را اکرام کن یعنی فی حد ذاته ما خواستیم دانشمندی را احترام کنی. اما اگر یک دانشمند فاسقی داشتیم و او مشکل داشت چون لا تکرم الفاسق شامل او می شود، عرف می گوید خب برو و دانشمند عادل را انتخاب کن. که نهی از مطلق شمولی مقدم بشود بر امر به مطلق بدلی. که این یک نکته عرفیه دارد، می گویند به قول مرحوم آقای روحانی عرف لا یتحیر و مقدم می کند نهی از مطلق شمولی را بر امر به مطلق بدلی. خب این چه ربطی دارد به ما نحن فیه که بحث نهی از مطلق شمولی نیست. بلکه بحث این است که خود وجوب در تصدق اطلاق شمولی دارد. این چه ربطی دارد قیاسش کنیم به لا تکرم الفاسق که به نظر بعضی ها مقدم می شد بر أکرم عالما. آنجا نهی از مطلق شمولی بود. اما در ما نحن فیه تصدق خود حکم و وجوب می گوئیم در هر حالی ثابت است و اطلاق شمولی دارد چه قبل القیام و چه بعد القیام. اینجا اطلاق شمولی خود حکم است.

سؤال وجواب: نهی نداریم. اما لا تکرم الفاسق نهی است. ولذا اگر نهی تنزیهی بود تحریمی نبود مثلا یکره اکرام الفاسق، در این صورت مقدم نمی شد بر أکرم عالما. نهی تحریمی از مطلق شمولی در لا تکرم الفاسق ادعا می شود که عرفا موجب می شود که حمل کنیم أکرم عالما را بر اکرام حیثی. یعنی من که گفتم دانشمندی را اکرام کن، خب حالا می گوئید دانشمند فاسق مشکل دارد طبق خطاب لا تکرم الفاسق، او را اکرم نکنید بروید یک عالم بی مشکل را اکرام کنید. ادعا می شود که عرف اینجوری حمل می کند. آقای صدر می گوید این مثل این می ماند که یک خطابی بگوید پنیر خوردن حلال است، یک خطاب بگوید خوردن چیزی که برای بدن زیان دارد حرام است. خب عرف مقدم می کند این خطاب اکل مال یضرّ بالبدن حرام را بر آن خطاب اکل الجبن حلال، می گوید آن حلیت، حلیت حیثیه است، یعنی فی حد ذاته خوردن پنیر حلال است. اما اگر عنوان اکل مال یضر بالبدن بر او منطبق شد آنوقت می شود حرام. چه جور عرف مقدم می کند اکل مال یضر بالبدن حرامٌ را بر اکل الجبن حلال با اینکه نسبت عموم من وجه است، در مورد پنیری که مضر به بدن است او می گوید اکل الجبن حلال و دیگری می گوید اکل ما یضر بالبدن حرام، ولی عرف مقدم می کند اکل ما یضر بالبدن حرام را. آقای صدر می گوید عرفا هم لا تکرم الفاسق را به دست عرف بدهیم مقدم می کند بر أکرم عالما. حمل می کند أکرم عالما را بر حکم حیثی. یعنی می خواهد بگوید من از حیث امر به اکرام عالم داشتم صحبت می کردم که دانشمندی را باید اکرام کنی. لا تکرم الفاسق می گوید دانشمند فاسق حرام است اکرام بشود، خب برو سراغ یک دانشمند عادل. قحطی که نیامده است. اکرم عالما بدلی است یک عالم را اکرام کن ولو عالم عادل. بله اگر فقط در دنیا یک عالم فاسق داریم، او عملا از مطلق بدلی بودن خارج می شود و منحصر می شود به این عالم فاسق. او ممکن است فرق کند. اما جایی که امکان تطبیق هست هم بر عالم عادل وهم بر عالم فاسق، ادعای این آقایان این است که لا تکرم الفاسق مقدم است بر أکرم عالما. نکته اش را هم این می گویند که چون أکرم عالما گفته یک عالمی را اکرام نکن، نگفته حتما عالم فاسق را اکرام کن. منتهی اگر ما بودیم و أکرم عالما می گفتیم آزادی. لا تکرم الفاسق جلو آزادی ما را عرفا گرفت. این ادعای عرفی است.

ولی اولا: ما این ادعای عرفی را کلا قبول نداریم. عرفا عنوان واحد است، اکرام فاسق و اکرام عالم در هر دو اکرام متعلق حکم است و اینها عنوان واحد است. ولذا ما همانطور که آقای خوئی ره هم فرموده ما اینها را در مورد عالم فاسق متعارض می دانیم. ما قبول نداریم.

ثانیا: برفرض قبول کنیم به دو شرط قبول می کنیم: یکی اینکه متعارضین بالذات باشند نه متعارضین بالعرض. نکته دوم اینکه: متعلق اطلاق شمولی داشته باشد مثل لا تکرم الفاسق. چه ربطی به ما نحن فیه دارد که اصلا می خواهیم بگوئیم خود حکم اطلاق شمولی دارد.

#### وجه دوم (تقیید هیئت موجب ارتکاب دو خلاف ظهور است ولذا تقیید ماده مقدم می شود)

وجه دوم برای اینکه ما بگوئیم اطلاق در هیئت تصدق حفظ می شود و ماده مقید می شود به تصدق قائما در جائی که خطاب منفصلی داریم مجمل، خطاب منفصل می گوید تصدق عند قیامک، مجمل است. مرحوم شیخ انصاری فرموده است: ما آن خطاب تصدق علی فقیر را که داریم ماده اش را مقید می کنیم می گوئیم هیئت مطلق ماده مقید، نتیجه اش می شود وجوب فعلی تصدق مشروط است به قیام. قیام می شود شرط الواجب. چرا؟ فرموده: برای اینکه اگر شما هیئت را قید بزنید، بیائید بگوئید إن قمت فتصدق، قید هیئت عملا ماده را هم مضیق می کند. یعنی اگر آمدند گفتند إن قمت فتصدق این قید هیئت عملا این تصدق را که متعلق وجوب است مضیق می کند به نحوی که شامل تصدق قبل القیام نمی شود. إذا زالت الشمس فصل این به نظر مشهور قید هیئت است دیگر، عملا کاری کرده است که نماز قبل از اذان ظهر مصداق این واجب نیست. ولو الله اکبرش قبل از اذان ظهر باشد، با إذا زالت الشمس فصلّ جور نمی آید. چون ظاهر إذا زالت الشمس فصلّ یعنی بعد از اذان حادث می شود وجوب نماز. پس باید نماز بعد از اذان باشد. مِن تکبیرة الاحرام الی السلام باید بعد از اذان باشد. إذا قمت فتصدق هم اگر قیام شرط الوجوب بشود لامحالة شرط الواجب هم می شود، یعنی تصدق قبل القیام دیگر مصداق واجب نیست. فتقیید الهیئة مستلزم لتقیید المادة قهرا. اما تقیید المادة لا یستلزم تقیید الهیئة. مولا واجب می کند بطور مطلق وجوب فعلی تصدق مشروط به قیام را. اگر ماده مقید بشود به قیام، این موجب تقیید هیئت نیست. ولی تقیید هیئت موجب تقیید ماده هست. مرحوم شیخ انصاری فرموده: خب شما امرتان دائر است که بیائید یک خلاف ظهور مرتکب بشوید، فقط تقیید بکنید ماده را. یا بیائید تقیید کنید هیئت را که می شود دو خلاف ظهور. هم هیئت را تقیید کردید و هم بالتبع ماده را تقیید کردید. خلاف ظهور مرتکب شدن ضرورت است تتقدر بقدرها. شما یک خلاف ظهور مرتکب بشوی کافی است، مجوز نداری دو خلاف ظهور مرتکب بشوی. پس برو بگو ماده قید خورده است، یک ظهور را مخالفت کن.

اقول: این فرمایش مرحوم شیخ هم ناتمام است. برای اینکه:

اولا: آیه که نداریم که یک مخالفت ظهور اهون و اسهل است از دو مخالفت ظهور. این حرفها نیست. من اگر بدانم یا اکرم العالم دو تخصیص خورده، هم زید عالم از آن خارج شده و هم عمرو عالم، اما اکرم الهاشمی اگر تخصیص خورده باشد فقط یک تخصیص خورده و فقط بکر هاشمی از آن خارج شده است، علم اجمالی دارم یا أکرم العالم دو فرد از آن خارج شده، زید عالم و عمرو عالم، یا اکرم الهاشمی یک فرد از آن خارج شده که بکر هاشمی است، کدام عرف می آید می گوید بگو اکرم الهاشمی یک تخصیص خورده است، چون اگر بخواهیم بگوئیم اکرم العالم تخصیص خورده باید دو تا تخصیص به او بزنیم. نه، این حرفها درست نیست.

سؤال وجواب: اکرم کل عالم دو تا ظهور تضمنی است، یک ظهور این است که اکرم زیدا العالم و یک ظهور این است که اکرم عمروا العالم. ولذا اگر زید عالم تخصیص بخورد شما نسبت به عمرو عالم به اکرم کل عالم که عام است تمسک می کنید چون شک در تخصیص زائد است. دو تا ظهور است دیگر. عام نسبت به شمول هر فردی ظهور دارد.

ثانیا: در مانحن فیه اگر ما هیئت را قید بزنیم تقیید زائدی بر ماده وارد نمی شود. چون ماده یک قید دائم دارد وآن این است که أنا مقید بکل ما کان قیدا للهیئة. یک ظهور عرفی هست در ماده که می گوید من ماده مقیدم به جمیع قیود هیئت. اگر شما آمدید هیئت و وجوب را قید زدید به قیام و گفتید إذا قمت فیجب التصدق، مصداق درست کردید برای قید هیئت. ماده از اول می گفت هر چیزی که قید هیئت است قید من ماده هم هست. این دو تا مخالفت ظهور نیست. چرا؟ برای اینکه از اول ظهور ماده به این است که کل ما کان قیدا للهیئة فیکون قیدا للمادة بالتبع. از اول خطاب تصدق این را استبطان دارد و مشتمل بر این مطلب هست. اگر دلیل آمد گفت وجوب که هیئت است مقید است به قیام، مصداق درست می شود برای آن مطلبی که ماده با زبان بی زبانی و ارتکاز عرفی بیان کرد و گفت که کلما کان قیدا للهیئة فهو قید للمادة ایضا. این را از اول به لسان قید لبی گفت. ولذا شما وقتی هیئت را مقید می کنید به قیام، می گوئید وجوب مشروط است به قیام، در ظهور ماده هیچ تصرفی نکردید. هیچ خلاف ظاهری در ماده مرتکب نشدید، بلکه ماده همان چیزی که قبلا می گفت الان هم می گوید، می گوید هر چیزی که قید هیئت است قید من هم هست. منتهی حالا معلوم شد قیام قید هیئت هست، اما ظهور ماده مخالفت نشد. چون ظهور ماده از ازل از آن وقتی که تصدق آمد ظهور ماده مقید لبی داشت که هر چیزی که قید هیئت باشد قید من ماده هم تبعا و قهرا هست. ما مطلبمان که عوض نشده، الان هم بیشتر از اینکه نمی گوئیم. الان در ماده هم همین را می گوئیم. منتهی مصداق درست شد برای قید هیئت.

در مقید منفصل هم فرق نمی کند. یک قید ارتکازی کلی هست که هر چیزی که قید هیئت است ثبوتا (کاری به خطاب نداریم، در خطاب بیاید یا نیاید)، بالتبع قید ماده هم هست. این را دلیل لبی به ما از اول گفت. ما تا حالا فکر می کردیم که تصدق علی فقیر قید هیئت نداریم. حالا با مقید منفصل معلوم شد که ما قید هیئت داریم. من از شما یک سؤال می کنم وجدانا اگر یک خطابی بیاید که تصدق علی فقیر، خطاب دیگری بیاید بگوید إن قمت فتصدق، آیا دو تا زخم وارد کردید به خطاب تصدق علی فقیر و دو تا خلاف ظهور مرتکب شدید؟! تصدق علی فقیر می گوید آقایی که به من گفتی إذا قمت فتصدق تو دو زخم بر پیکر من وارد کردی، اما آن خطابی که می خواست بگوید تصدق قائما فقط یک زخم به من وارد کرد. اینجور است؟ نه. إذا قمت فتصدق هم می گوید من یک زخم به تو وارد کردم هیئتت را مقید کردم به قیام. ماده تو که از اول مضیق بود که هر چیزی که قید هیئت است ثبوتا قید ماده هم قهرا هست. من به ماده تو که کاری ندارم. من مصداق تعیین می کنم می گویم قیام قید هیئت است. ماده از اول اعلام می کرد که هر چیزی که قید هیئت است ثبوتا قید من ماده هم هست تبعا. الان هم همان را می گوید و هیچ عوض نشده است. احترام ظهور ماده کاملا محفوظ است و هیچ مشکلی ندارد. فقط از این به بعد إذا قمت فتصدق یک ضربه ای زد به هیئت و قید درست کرد برای هیئت، اما ضربه دومی هم به ماده زد؟! هیچ اینطور نیست.

#### وجه سوم (انحلال علم اجمالی با علم تفصیلی به تقیید ماده و شک بدوی در تقیید هیئت)

وجه ثالث و هو اقوی الوجوه، بزرگانی مثل آقای صدر هم مجبور شده اند تسلیم این وجه ثالث بشوند، وجه ثالث این است که گفته می شود: علم اجمالی که داریم که یا وجوب قید خورده (وجوب تصدق قید خورده به قیام) و یا واجب قید خورده به قیام، این علم اجمالی منحل است به علم تفصیلی و شک بدوی. گفته می شود که اگر ما بگوئیم قیام قید هیئت است، بالتبع قید ماده هم هست. یعنی اگر إذا قمت فتصدق باشد خب تصدق هم مقید می شود به قیام، یعنی تصدق قبل القیام مصداق واجب نیست. پس یقین داریم که ماده ما یعنی تصدق اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام، حالا یا بخاطر اینکه این قیام مستقیم تصدق را مشروط کرد از باب تقیید ماده، یا هیئت را مقید کرد و بالتبع دیگر این ماده هم اطلاق نسبت به تصدق قبل القیام ندارد. بالاخره علم تفصیلی پیدا می کنیم که اطلاقی برای این تصدق که متعلق وجوب است و به تعبیر دیگر ماده است نسبت به تصدق قبل القیام منعقد نمی شود. علم تفصیلی داریم به عدم اطلاق این ماده نسبت به تصدق قبل القیام. اصالة الاطلاق در ماده با وجود علم تفصیلی به عدم اطلاق ماده جاری نمی شود. فتجری اصالة الاطلاق فی الهیئة بلامعارض. چون اصالة الاطلاق در ماده تفصیلا می دانیم که ساقط شد. آنوقت نتیجه این می شود که اصالة الاطلاق در هیئت می گوید وجوب فعلی است مشروط به قیام هم نیست، اما چه چیزی واجب است؟ آنچه واجب است تصدق خاص وتصدق حال القیام واجب است. ولذا باید برویم تصدق کنیم قائما علی الفقیر.

این وجه ثالث است.

مرحوم آقای خوئی اشکال خوبی کرده و به نظر ما اشکال قویی است. فرموده دو تا مطلب با هم خلط شده است:

یکی اینکه شما می گوئید به هر حال تصدق قبل القیام مصداق واجب نیست. و این را ما تفصیلا واجب می دانیم چه قیام قید هیئت باشد و چه قید ماده. بله کاملا درست می گوئید. علم تفصیلی داریم که تصدق قبل القیام مصداق تصدق واجب نیست و مجزی از تصدق واجب نیست. یا چون شرط الوجوب ندارد و یا چون شرط الواجب را ندارد.

اما مطلب دیگری هست وآن این است که شک داریم آیا تصدق مقید است به قیامی که یلزم تحصیله یا نه. قید هیئت ولو موجب تقیید ماده می شود، اما این قید هیئت لازم التحصیل نیست. إذا قمت فتصدق ولو باعث می شود تصدق قبل القیام مصداق واجب نباشد اما در اینجا قیام لازم التحصیل نیست. قیامی لازم التحصیل است که مستقیما قید ماده بشود. ما شک داریم آیا تصدق مشروط است به قیامی که لازم التحصیل باشد، در صورتی قیام لازم التحصیل است که این قیام قید ماده بشود بطور مستقیم. والا اگر قید هیئت باشد و بالتبع باعث عدم اطلاق ماده بشود، اینجا که دیگر قید هیئت لازم التحصیل نیست. إذا قمت فتصدق ولو باعث بشود تصدق قبل القیام مصداق واجب نباشد اما دیگر قیام لازم التحصیل نیست. در صورتی قیام لازم التحصیل است که این قیام را مستقیم شارع در ماده اخذ کند. بگوید التصدق قائما واجبٌ. قائم را اخذ کند در متعلق وجوب بطور مستقم. وهذا مشکوکٌ. من چه می دانم که قیام را مولا در ماده یعنی تصدق مستقیم اخذ کرد یا اخذ نکرد. هذا مشکوکٌ. چه جور می گوئید ما علم تفصیلی داریم به تقیید ماده؟ بله ما علم تفصیلی داریم به اینکه ماده یا مستقیم تقیید خورد یا به تبع تقیید هیئت، اما این به درد نمی خورد. آن قیدی لازم التحصیل است که ماده مستقیم به او قید بخورد. آنوقت اصالة عدم التقیید المستقیم و المباشر فی الماده که می خواهد بگوید قیام لازم التحصیل نیست معارضه می کند با اصالة عدم تقیید الهیئة. اینجا که علم اجمالی منحل نشد. من شک تفصیلی دارم. شاید قیام تقیید زده باشد وجوب را، وشاید قیام بطور مستقیم تقیید زده باشد واجب و ماده را. کدامیک از اینها معلوم بالتفصیل است؟ شما آیا می توانی قسم بخوری که قیام مستقیم تصدق را تقیید زده است؟ چه می دانیم. و تا قیام مستقیم تصدق را تقیید نزند قیام لازم التحصیل نیست.

اقول: به نظر ما این اشکال قویی است و عرفا وجوب تحصیل قیام از آثار تقیید ماده است به قیام تقییدا مباشریا. و التقیید المستقیم و المباشری للمادة بالقیام مشکوک.

شاهد این صحت فرمایش آقای خوئی این است که: خود عرف اگر یکجائی شنید تصدق علی فقیر. فردا کسی زنگ زد به این مکلف، گفت جناب مکلف دیروز مولا به شما گفت تصدق علی فقیر، و من امروز در خدمت مولا بودم بلیط گرفته بود بروم مسافرت، یک جمله ای گفت به تو اطلاع بدهم. می گوییم چی گفت؟ می گوید یادم رفت، نمی دانم گفت إذا قمت فتصدق علی فقیر، یا گفت تصدق علی فقیر قائما. مکلف می گوید این چه پیام دادنی است. خب این مکلف چه می کند؟ آیا این مکلف مردد و متحیر نمی شود؟ مرحوم شیخ انصاری می گوید نه، این مکلف می گوید بر من واجب است به وجوب فعلی التصدق قائما وباید بروم قیام را تحصیل کنم. آیا عرف اینجور می کند؟ یا نه، عرف می گوید من چه می دانم. اگر مولا گفته إذا قمت فتصدق، که لازم نیست قیام. اگر گفته تصدق قائما، لازم است تحصیل قیام. من چه می دانم چه گفته است.

حالا شما قضاوت کنید آیا عرف متحیر نمی شود؟ آیا رجوع به اصل عملی نمی کند؟ نمی گوید همین مولایی که گفت رفع ما لایعلمون برائت را پیاده کنیم؟ برائت اجراء می کند. برائت اثرش این است که قبل از قیام تصدق واجب نیست.

به نظر ما حق با مرحوم آقای خوئی است. و کسانی که مثل مرحوم آقای صدر تلاش کرده اند این وجه ثالث مرحوم شیخ انصاری را به کرسی بنشانند تمام نیست.

انشاءالله هفته آینده این بحث را کامل می کنیم.